

که افزودن قدری ناقابل از اعتباریات بر آن هیچ مؤثر اثری و شایسته نمودی نخواهد بود. وقتی که دانشمند تیزهوش روشن بینی پس از سالها صرف عمر و فرا گرفتن اصول کلی جمیع معلومات عصر خود با مثال خویش بگوید که :

آمد شدن تو اندرین عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
یا :

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در محفل جمع شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

دیگر جای هیچ شبهه باقی نمی ماند که تمام شور و شغبهای افراد انسانی وقیل و قالهای مدرسه ای فضلا و متبعین تا حدی از بیخبری و کم ظرفی است چه جسارت و جرأت در این مرحله تا یک اندازه زاده جهل است و بانگ و غوغا نتیجه بیخبری و سبکسری. طلبه ای را حکایت کنند که با تبختری تمام در صحنه مدرسه قدم میزد و سینه خود را بوجب سی پیهود و میگفت که متحیرم که این همه علم چگونه در سینه من جا گرفته، بعد از تحقیق معلوم شد که مولانا تازه بخواندن کتاب «شرح امثله» مشغول شده است و هنوز از آن مرحله ابتدائی نگذشته.

اگر بدیده انصاف ببینیم و عظمت عالم را در نظر بیاوریم میان کمیت معلومات این طلبه مبتدی با مقدار علم فضلاء که خود را بغایت هر علمی رسیده و منتهی میدانند تفاوتی نیست چه در مورد قیاس با مقدار آب اوقیانوس کبیر یک قطره و یک کوزه آب در ناچیزی تقریباً هر دو بیک پایه و اندازه اند.

امروز دیگر از بدیهیات است که کره زمین مسکن ما یکی از کوچکترین کرات عدیده آسمان بی ابتدا و انتهاست که از کرورها سال قبل از این در فضای لایتناهی سرگردان و محکوم حکم چندین حرکت قسری بوده و هست و دست توانائی نامرئی از بدو خلقت آنرا با آنچه در سطح آن برجاست بوادی نامعلومی پرتاب کرده و این کره سرگردان در عین آنکه معلوم نیست در چه جهت و بطرف کدام مقصود میرود اشرف مخلوقات

راهم با این همه هوی و هوس و نخوت و جبروت با خود میکشاند شاید هم روزی در نتیجه برخورد بکرهای دیگر یا بر اثر حادثه‌های از نوع حوادثی که فضا پیوسته میدان بروز و ظهور آنهاست بیکبارگی از هم متلاشی شود و هر ذره خاکی از آن بجائی بیفتد. این حال کره زمین مسکن ماست و تا بوده نیز چنین بوده است در صورتیکه انسان تا چندی پیش همیشه در این بندار سر میکرده است که این کره مرکز عالم است و جمیع کواکب و آسمانها دور ماوای او دوگردشند حتی خلقت جمیع ممکنات و افلاک و اختران بطویل وجود او که زبده مخلوقات و خلاصه موجودات است صورت گرفته، روانش شاد باد که گفت:

دریا بخیال خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش باوست
غرض از این مقدمات آنکه هر کمیتی که بدست انسان که کمیت عمر و قدرتش بسیار محدود و ناپایدار است جمع آید و در حیز اختیار او قرار گیرد چه از نوع مادیات سریع الزوال باشد چه از مقوله معارف و معلومات که نسبتاً جاویدترند باز سرمایه‌ای نمیتواند محسوب شود که در قبال بی پایانی استطاعت عالم و بی نیازی دستگاه خلقت عظم و ارزشی داشته باشد.

بعد از این مقدمه جای این سؤال باقی است که اصلاً غرض از اندوختن علم و آموختن دانسته های مردم پیشین چیست و اگر واقعات تمام فضیلت علم و عالم موقوف بر این است که سراسر عمر بخواندن و یاد گرفتن و به حافظه سپردن بگذرد آیا هیچ عقل درست و ذوق سلیمی رو امیدارد که با وجود علاقه طبیعی که در هر انسان عادی بلذت طلبی و تمتع از حیات و جلب منفعت موجود است از جمیع لذایند دست بردارد و یکسره بدنهای تحصیل و تعلم که مستلزم تحمل همه قسم زحمت و از خود گذشتگی است بدود؟

مردی که همه عمر را تنها در راه آموختن و فرا گرفتن صرف میکند اگر زاهد و عابد است و در طلب اجرا خروی و یافتن حور و قصور میکوشد ما را با او کاری نیست چه این طایفه هم معدودند و هم بصدق یاریا خود را از جمع جمهور ناس که خواهی

نخواهی باید در رفع حوائج زندگی این دنیای خود بکوشند خارج کرده و در فکر بدر بردن کلیم خود از آبنده اما اگر زاهد و عابد نیست پس ناچار علم را برای این دنیا فرامیگیرد و لاعلاج باید روزی علم خود را اگر هم برای انتفاع دیگران نباشد اقلان برای استفاده شخصی بکار ببندد و پیش از آنکه عمر بپایان رسد قدمی نیز در راه اعمال و استخدام فرا گرفته‌های خود بردارد .

از یکی از دوستان که برخی از ایام خود را در یکی از مدارس قدیمه بتحصیل فقه گذرانده بود شنیدم که باجمعی از طلاب علوم دینی در محضر استادی بمطالعه کتاب شرح کبیر اشتغال داشتند . در میان این طلاب پیرمردی بود که کتاب مزبور را چندین بار پیش همین استاد و قبل از او پیش استادانی دیگر خوانده بود و هر بار که طالبی تازه نفس شرح کبیر را بمطالعه شروع میکردند او نیز با ایشان همراه میشد . روزی نواده استاد را که پسری نارس و در سنین سه و چهار از عمر برد خادم بمحضر مطالعه آورد . طالب هر يك با فرین و تحسین و دعای خیر در حق نواده استاد پرداختند . چون نوبت بطلبه پیر رسید دستی بریش سفید خود کشید و گفت خداوند توفیق و عمر مرحمت کند تا روزی در خدمت آقا زاده شرح کبیر بخوانیم !

آیا عمر محدود انسان طالب علم باید بالکل بهمین خواندن شرح کبیر یا جبر و مثلثات و امثال آنها بگذرد و اصطلاحات و عباراتی را بر روی هم بار و مغز خود را از اجزائی متفرق و غیر متلائم انباشته نماید یا آنکه غیر از این مرحله ابتدائی سیر بطرف مقاماتی دیگر نیز بر عهده او نهاده شده ؟

انسان غرق در دریای نامحدود احتیاج است و با وجود تمام دست و پاهائی که از ابتدای آفرینش خود تا کنون کرده باز همچنان محتاج باقی است و اگر نکوشد و از انجام بعضی تکالیف و اعمال پاره‌ای تدابیر غفلت کند هیچگاه بساحل نجات نمیرسد و تلاطم امواج احتیاجات او را در خود فرو میبرد .

تمدن عبارت است از مجموع تدابیری که افراد با استعداد بشر از ابتداء تا امروز

برای رفع حوائج خود اندیشیده و هم اکنون نیز می اندیشند . وسائلی که ما امروز برای رفع حاجات زندگانی خود داریم و هر روز از آنها فایده بر می داریم و در صورت امکان در اصلاح و تکمیل آنها میکوشیم نتیجه همان تدابیری است که سابقین اندیشیده و بهمانقتل ساخته اند ، علم و معارف نیز از همین نوع تدابیر است و اساساً ایجاد و ظهور آنها هم برای رفع حوائج مادی و مادیات عمومی انسان بوده و هم امروز نیز باید در همین راه مصرف شود .

اگر کسی مثلاً از وسایل مادی که دست بدست از پیشینیان باث بهمانقتل شده چیز یا چیزهائی را بجای آنکه بمصرف رفع حاجت خود یا عامه برساند فقط در خانه خویش جمع آورد و در عین اینکه خود و مردم را در احتیاج مبرم می بیند قدرت یا فهم آنها نداشته باشد که از آنها رفع حاجت کند و بهمین خوش باشد که مقدار کثیری از این اشیاء را مالک است و در انبار خود ریخته چنین شخص علاوه بر آنکه در پیش مردم محتاج و فقیر بقلم میرود در حقیقت مالک چیزی نیز نیست چه تا قدرت تصرف و بهره برداری کسی در مایملکی محرز نشود او را نمی توان توانگر و ثروتمند گفت .

همین حال مسلم است کسی را که عمری بذخیره کردن معلومات ناقص متفرق گذرانده و در عین آنکه مغز خویش را از دانسته ها و تجارب علمی دیگران انباشته بآن فیضی که او را در خط رفع حاجت از این اندوخته ها برای خیر خود و خیر عمومی بیندازد نرسیده و همچنان در وادی بیخبری و بیچارگی فرو مانده است .

کسانی که عمر خود را منحصرأ بفرآ آوردن معلومات میگذرانند و حرص و ولعی خارج از حد معقول در این راه نشان می دهند عیناً بغارتگرانی می مانند که در تاریکی شب بشهری یا کاروانی زده و بدون آنکه مجال تشخیص داشته باشند بشتاب تمام هر چه را در دسترس خود یافتند میربایند و فرصت و تمیز آنکه کدام متاع نفیس تر و برای رفع حاجت مفیدتر است برای ایشان میسر نمی شود چه تنها حاجت این قبیل مردم همان

اقتناع احتیاج غارتگری و دستبرد است و این حس که بتدریج صورت عادت بنخود میگیرد در صاحبان آن دیده بصیرت و مصلحت اندیشی را کور میکند .

گفتیم که معلومات و معارف عمومی بشر نیز از جمله تدابیری است که مردم هوشیار زیرک برای رفع حوائج مادی و معنوی خود اندیشیده اند بنا بر این تمام سعی جویندگان دانش و فرهنگ و جهد فضیلا در راه تکمیل آن باید متوجه خیر و انتفاعی باشد که شخص یا نوع از علم میتواند بردارد اما نباید تصور کرد که هر قدر علم و اطلاع کسی بیشتر شد دست او برای رساندن این خیر و انتفاع گشاده تر میگردد چه علم چیزی نیست مگر معرفت مجهولات و چون دامنه مجهولات نامحدود و بی پایان است بهر اندازه که علم توسعه و کمال پیدا کند باز در مقابل عظمت عالم مجهول از جهت کمیت چیزی بر قدر و قیمت آن افزوده نمی شود و بهر حال که در آید همان حکم قطره و دربارا خواهد داشت .

بزرگترین فرقی که مابین يك تن وحشی بايك نفر متمدن موجود است ، در عین اینکه چون هر دو از نوع بشرند بنا بر این هر دو در زنجیر احتیاجات پابند ، این است که متمدن قوه درك مقداری از احتیاجات خود را دارد و با استطاعتی که در رفع آنها تحصیل کرده باین عمل دست میزند در صورتیکه وحشی یا اصلاً از درك احتیاج محروم است یا در صورت این درك تدبیر و قدرت و وسایل بر آوردن آنها را در خود نمی بیند .

تفاوت مابین يك نفر عالم واقعی و يك نفر جاهل بیخبر نیز در عین اینکه هر دو در قبال کلیه اسرار خلقت و قوانین و سنن حاکم بر آثار ارضی و سماوی بيك پایه عاجز و سرگردانند، اینست که عالم واقعی بمقداری از جهل خود پی میبرد و ببیان عاجز و بیچارگی خود قادر است در صورتیکه جاهل همچنان در جهل مرکب باقی است و هر چه هم بکوشد جز آنکه از ضلالتی بضالتهی دیگر برود و از چاله بچاه افتد بهره ای دیگر نخواهد برد .

جاهل چون خود را بی باکانه در هر راه تاریک پر خوف و خطر می اندازد

ناچار بوادى هلاك و بوار فرو ميشود در صورتيكه عالم واقعى از آنجا كه قبلاً پى بتاريكى و مخافت راه برده ميكوشد كه اگر راه را نميتواند بر خود روشن سازد لااقل با احتياط قدم بردارد و از جوى و جر و چاه و چاله آن احتراز كند سپس ديگران را بر مهالك آن بياگاهاند و در اين راه پيمائى هدايت كند .

هيچكس با خواندن كتاب و اندوختن دانسته هاى پيشينيان و پيمودن عرض و طول مدرسه و كتابخانه با دراك مجهولات عالم زنده و پيمودن راه هاى مظلوم و پر آسيب حيات ظفر نخواهد يافت و در اين مرحله بين او و جاهل تفاوتى نيست .

آنچه در كتاب هست با از استاد ميشنويم خلاصه استنباط و دريافت و تاثير افرادى است از جنس ما كه در زمانى غير از زمان ما ياد درميان مردمى غير از ما ميزيسته و بچشمى غير از چشم ما در احوال جهان و جهانيان ميديده اند .

كسى كه با سم تحصيل علم تنها بجمع آورى همين نوع معلومات قناعت كند درست بدان ميمانند كه نخواهد راه امروز زندگان را با چشم غير و راهنمائيهائى كه مدت ها قبل براى راهى غير از اين راه ترتيب داده شده پيمايد و از چشم و ذوق و استعداد خود كه ممكنست از چشم و ذوق و استعداد ديگران ناتوان تر و نارسا تر نباشد استفاده نكند .

بايد آن كتاب را دوست داشت و آن استاد را پرستيد كه بجاي انباشتن مغز و فلاج ساختن قوه استنباط شخصى ذوق طبيعى خواننده و شنونده را بوجد و اهتر از آورد و غنچه استعداد و لياقت او را در آغوش ملاحظت و هدايت بشكفاند و چشم نيمه خواب او را بمدد نسيمي لطيف تر از نسيم سحرى يعنى بنفحات مهر و نوازش بگشايد و قدم هاى متزلزل او را در طى طريق حيات روز بروز استوار تر سازد نه آنكه با تحميل مستبدانه استنباطات پادرها و محفوظات ثقييل جانكاه خود خاك مرده بر فرق هر استعداد جوان پاشد و آب نوميدي و ذلت بر شعله هر ذوق سوزان بريزد .

براى وصول به مقصدى دو عمل لازم است اول تحقيق و شناختن راه درست آن

مقصد بشکلی که شخص رهرو گمراه نشود و بزودی و از اقصا طرق بآنجا برسد، دیگر پیمودن مسافتی که میان ما و مقصد موجود است. آیا بصرف پیمودن راه و اسراف و اصرار در این عمل بی آنکه قبلاً راه و رسم منزل شناخته شود رهرو جز آنکه بتر کستان بیفتد نتیجه‌ای خواهد برد ؟

بیشتر محصلین و طلاب علوم که برای رسیدن بمقصدی اختیار عقل و استعداد و ذوق خود را بدست هر کتاب یا هر استاد خود بخوابانند و ناآزموده میدهند و میخوانند بهدایت آن کتب و پیای آن استادان بمنظور و مقصد خود برسند غالباً گمراه میشوند زیرا که این قبیل کتب و استادان غالباً طالب و محصل را بدون آنکه راه و رسم صحیحی بایشان بنمایند بپیراهه می اندازند و ایشان را بجد و جهد در طی طریقی که مبدأ و منتهای آن قبلاً معلوم نشده و بهیچوجه مسلم نیست که رهرو بآن وضع به مقصود برسد ترغیب و تحریض میکنند.

شاید هنوز در ممالک ما عده کثیری چنین تصور مینمایند که سر ترقی مردم مغرب زمین و علت عمده تفوق علمی ایشان بر ما آنست که اروپائیان از جهت «کمیت» معلومات و معارف بر ما برتری یافته‌اند و یک تن اروپائی در راه طلب علم و آموختن و انباشتن مغز و سینه زیادتر از یک تن طالب علم ایرانی جد و جهد بخرج میدهد و بیشتر معلومات و محفوظات دارد.

با اینکه مسلماً طالب علم اروپائی سهل انگار و کم جهد نیست بلکه در این راه یک دقیقه از عمر او نیز بخیر تلف نمیشود باز چنان تصویری سطحی است و سر ترقی اروپائی در مرحله علم و معرفت در کثرت فضل و دانش و زیاد آموختن نیست بلکه رمز کار اروپائیان که همان نیز موجب تفوق و تقدم کلی ایشان شده در درست آموختن یعنی «کیفیت» دانش اندوزی و اختیار راه و رسم صحیحی در این مقام است و این همانست که خود ایشان آنرا «متد» میگویند و ما باید آنرا «روش درست» ترجمه کنیم.

اهل علم اروپا هم مانند علمای مملکت ما تا اواسط قرن هجدهم میلادی پابند يك سلسله خرافات علمی و تعبدات خلاف عقل و منطق و گرفتار اقوال علمای قدیم و ارباب ادیان بودند و جرأت و جسارت آنکه زیر بار این قیود بزنند و بچشم خود در عالم خارج بینند و بذوق و استعداد شخصی بفهم اسرار خلقت و تشخیص مصالح زندگی بپردازند نداشتند بهمین جهت طالب علم برای ایشان هم بهمان فرا گرفتن محتویات کتب قدما و قبول تعبدی اقوال استادان انحصار داشت .

ظهور چندتن دانشمند باذوق تیزهوش مثل الکساندر فن هومبولت^۱ و چارلز لایل^۲ و چارلز داروین^۳ و ارنست رنان^۴ که بزرگترین منتقدین علم و معارف قدیم و مهم‌ترین بانیان اصول علمی جدیدند طرز تفکر و استدلال مردم اروپا را یکسره عوض کرد و راه و رسم صحیح و روش درست در این مرحله بدست آمد ، بتدریج فضیلت نامدار دیگر دنبال کارهای این دانشمندان پیشقدم را گرفتند و قوانین متقنی را که علوم طبیعی و اجتماعی و ادبی محکوم حکم آنهاست شناساندند و با استفاده عملی از این قوانین تمدن و علم اروپائی را باین پایه که می بینیم رساندند .

غرض از تمام این مقدمات آنست که دانشمند واقعی کسی نیست که زیاد کتاب خوانده و بیشتر از دیگران معلومات و محفوظات داشته باشد . دانشمند واقعی آن کس است که در تحصیل علم و ادب با روشی درست قدم بردارد و باره و روش صحیح آنرا بکار برد تا هم زودتر بسر منزل مقصود برسد و هم معلومات او بکار زندگی بخورد و بخیر و سعادت او و جامعه‌ای که در آن زیست میکند بیاید .

برای آنکه مطلب روشن تر شود و یکی از هزار فرقی که بین روش کارما و روش کار اروپائیان موجود است آشکار گردد بذکر یکی دو مثال میپردازیم .

اروپائیان عموماً کتبی را که بچاپ میرسانند بآنها چند فهرست مرتب منظم

۱ - Alexander von Humboldt ۲ - Charles Lyell

۳ - Charles Darwin ۴ - Ernest Renan

بترتیب حروف الفباء شامل اعلام و اسامی کتب و مواضع کتاب با ذکر صفحه و گاهی سطر ضمیمه میکنند تا هر کس خواست مطلبی را در آن کتاب بدست بیاورد محتاج بخواندن و ورق زدن تمام آن نباشد بلکه فوراً باین کلید بمقصود راه ببرد حتی بداند که از یک مطلب یا یک اسم چندبار و در چه مواضعی از کتاب ذکری بمیان آمده کسانی که باتحقیق و تتبع سر و کار دارند میدانند که باین عمل تا چه حد صرفه در وقت میشود و چه توفیر عمری از آن بدست می آید. امروزه از برکت همین روش درست اروپائی است که ما برای شاهنامه و مثنوی کشف الایات و برای قرآن مجید کشف الایات و برای کتب عظیمی مانند تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر و معجم البلدان و معجم الادبای یاقوت فهرستهای کامل مرتب در دست داریم و بیک طرفه العین هر چه را میخواهیم میتوانیم باسانی در آنها بیابیم. اکثر همین کتب را از روی چاپهای اروپا در مصر و ایران و هند تجدید طبع کرده اند و ناشرین شرقی مثل اینکه اروپائی از عقل بی بهره بوده و عمل لغوی کرده است کلیه آن فهرستها را انداخته و از آن کتب نسخه هائی منتشر نمودند که انتفاع از آنها بسیار کم و سر و کار داشتن با آنها موجب تضییع عمر کلی است.

جلال الدین سیوطی که یکی از بزرگترین دانشمندان اسلام است کتابی بسیار مفید و جامع دارد بنام «الاتقان فی علوم القرآن» و در این کتاب سیوطی آنچه بقرآن و تاریخ و جمیع و تفسیر و کتابت و لغت آن مربوط است بااستقصای تمام جمع آورده حتی عدد حروف منقوطة و غیر منقوطة آنرا نیز بدست داده لیکن ذهن او باینجا نرسیده است که کشف الایاتی نیز برای قرآن لازم است تا اگر کسی خواست آیه ای را در قرآن بیابد و پیش و پس آنرا بداند او را این کار بسهولت میسر باشد. این کاری بود که بالاخره اروپائیان کردند و از برکت آن امروز ما میتوانیم بسهولت هر آیه را که میخواهیم در قرآن بیابیم.

استاد علامه آقای قزوینی همیشه در مورد صحبت از اختلاف روش ما با روش

اروپائیان بر سبیل عبرت این حکایت را از ابن خلکان نقل میفرمایند. ابن خلکان چنانکه میدانیم بنای کتاب مشهور خود و فیات الأعیان را در ترجمه احوال بزرگان بر این اصل نهاده است که تا تاریخ فوت کسی را نداند شرح حال او را عنوان نکند و وجه تسمیه کتاب او بو فیات الأعیان نیز همین است.

این مورخ با ذوق در شرح حال ابوالوفاء بوزجانی عالم بزرگ ریاضی چنین مینویسد که مدتها بود که میخواستم شرح حال او را در کتاب خود بیاورم اما از آنجا که تاریخ فوت او را نمیدانستم نمیتوانستم برخلاف اصلی که آنرا مبنای کار خود قرار داده بودم اقدام کنم تا آنکه پس از بیست سال تصادفاً در تاریخ ابن الاثیر بسال فوت او برخورددم و آنرا در کتاب خود آوردم.

آقای قزوینی میفرمودند که اگر ابن خلکان تاریخ ابن الاثیر چاپ فرنگ را که فهرستهای کامل و جامع دارد در دست داشت یاد آن ایام کسی چنین کاری کرده بود بایک مراجعه بآن حل مشکل میکرد و بیچاره بیست سال معطل نمیشد تا عاقبت هم بتصادف به مطلبی که در جستجوی آن بود برخورد.

کتاب لغت و قوامیس و معجمها که در ممالک اسلامی نوشته شده هر کدام یک حکم مخصوص دارد یعنی هر مؤلف خواسته است که روشی پیش گیرد که دیگران آنرا مهمل گذاشته بودند تا باین شکل تفریدی مخصوص او را حاصل شود. کمتر کسی است که مثل یاقوت حموی باین نکته بدییبی که بهترین و آسانترین ترتیبها در ضبط لغات و اعلام همان ترتیب طبیعی الفبائی است پی برده باشد، کتاب العین خلیل بن احمد بترتیب حروف حلق است و از آن عجیب تر فرهنگ جهانگیری است که بحرف دوم شروع میشود یعنی مثلاً اگر کسی میخواهد معنی لغت درخت را بفهمد باید بیاب راء مراجعه کند و برای فهم معنی نان بیاب الف، تازه اگر درخت و نان را مؤلف جهانگیری ضبط کرده باشد در جلوی آن مینویسد «معروف است» مثل اینکه برای يك انگلیسی فارسی ندان هم درخت و نان بایستی معلوم بوده باشد. خلاصه

این یکی از هزاران فرقیست که بین روش ما با روش اروپائی در مرحله کسب علم و معرفت وجود دارد .

اما معرفت حقیقی باز هم تکرار میکنیم بکثرت معلومات و محفوظات نیست بلکه معرفت حقیقی قوه ایست مرکب از حسن ذوق و خوشی قریحه و شم استنباط مطلب و حل مشکلات زندگی بوسیله تعقل و چاره اندیشی معقول و این کار علاوه بر آنکه يك مقدار استعداد طبیعی و ذوق خدادادی میخواهد باید بوسیله فرا گرفتن معلومات دیگران و خواندن حاصل تجارب گذشتگان و تدابیر معاصرین بدست آید و در این راه مرد نباید يك آن از خواندن و تجربه اندوختن بیاساید و از آن نیندیشد که کلیه خواننده ها و فرا گرفته ها در حفظ و بیاد اونی ماند، همان قوه ای که گفتیم و غرض از معرفت حقیقی نیز همانست بالاخره از همین راه حاصل میشود و دماغ در نتیجه همین خواندن ها و فراموش کردن ها تربیت شده و پخته و سالم بازمی آید . در سخاتمه نوشته خود را بترجمه کلام آقای ادوارد هر یو^۱ رئیس مجلس نمایندگان فرانسه که از شریف ترین و فاضل ترین مردمان آن کشور است ختم میکنیم، هشدار الیه در تعریف معرفت میگویید که :

« معرفت همان چیزی است که پس از خواندن همه چیز و فراموش کردن همه چیز در دماغ بجامی ماند^۲ .»

Ms . Edouard Herriot - ۱

La culture est tout ce qui reste, après avoir tout
lu et tout oublié

کهنه و نو*

طبیعی است که هر فرد از افراد نوع بشر بشرط آنکه از نعمت اعتدال مزاج و سلامت ذوق و استقامت قریحه بهره‌مند باشد، از آنجا که تفنن طلبی و بیزاری از محسوسات يك نواخت و امور مکرر جزء ذات این نوع مردم است، هر آن در پی تحصیل محسوس و مطلوبی تازه میکوشد و چشم و کام از دیدن و چشیدن يك منظره یا يك نوع خوردنی و آشامیدنی پس از دوسه بار تکرار مضمئز میشود. در امور مادی این امر تقریباً بدیهی است و از قدیم نیز گفته‌اند: «خیر الاشیاء جدیدها» و «فی کل جدید لذة» آنچه در باب لباس و عادات و اطوار در بعضی از زبانهای اروپائی آنرا «مد» میخوانند و ما میگوئیم آن آیین یا عادت «باب» شده است از همین باب است.

در باب امور مادی و محسوس کار این تفنن طلبی و جهد در مرحله «تازه بتازه نو بنو» غالب اوقات مبدل بحرص و ولعی میشود که انسان غیر معتدل خود کامه را بیست‌ترین مراحل حیوانیت میکشاند یعنی در این مرحله دیگر تمام فضایل انسانیت از چنین فردی مسلوب میگردد و او بصورت دیوی درنده که مغلوب آرزو و شهوت است درمی آید. عبدالله بن المقفع که بدون تردید یکی از خردمندترین و هوشیارترین ایرانیان اصیل است در بیان سلسله مراتب حرص میگوید که شدیدترین این مراحل حرص بزن است زیرا که حرص بزن اگر از تمام زنان دنیا کام خود را برداشته و تنها یکی از آنان نرسیده باشد باز با تمام قوی میکوشد که از آن نیز استیفای حظ کند، چه پیش خود چنین می‌پندارد که زیباترین زنان دنیا همین یکی است که او بوصول وی نرسیده و در

مورد دیگران فریب خورده بوده است .

البته پیش از باب ذوق سلیم مسلم است که این نوع افراط در تفنن و این قبیل شتابزدگی در تبدیل کهنه بنو مخصوص کسانی است که از هر گونه تعقل و تأمل و حس عاقبت بینی و مال اندیشی بی نصیبند و جز خواباندن آتش شهوت آنی امری دیگر را نمیتوانند دید یا اندیشید. اینگونه مردم که بلاشبهه در شمار پست ترین بهائم معدودند و جز آن طبقه از محسوسات که فقط حیوانات بتمتع از آنها مخصوصند محسوس و مطلوبی دیگر وجود ایشان را تحریک نمیکند و ذوق آنان بسمت عوالمی جز «خور و خواب و خشم و شهوت و شغب و جهل و ظلمت» پرواز نمی نماید هیچگاه نمیتوانند مورد توجه و مطالعه محققینی قرار گیرند که موضوع تحقیق و تتبع ایشان منحصرأ «جهان آدمیت» و فضایی است که افراد ممتاز این نوع بآن جمله بر سایر حیوانات برتری یافته و از این لحاظ اشرف مخلوقات بشمار آمده اند .

تفاوت عمده بین دو طبقه عوام و خواص در این است که هر دو در عین آنکه يك موضوع محسوس را مورد توجه قرار میدهند افراد طبقه اول بعلمت کوتاهی نظر و عدم تعمق جنبه های فریبنده و مبتذل آنرا در می یابند و بآنها میل میکنند در صورتیکه مردم طبقه دوم جنبه های دقیق تر و لطیف تر آنرا می بینند و بالنتیجه بطرف عوالمی عالی تر یعنی مقاماتی که کمال مطلوب انسانی است کشیده میشوند .

نظر بهمین تفاوتی که طبعاً بین مردم در ادراك و احساس یعنی تمیز زشت از زیبا و موزون از ناموزون هست ناچار در تشخیص نواز کهنه و جدید از قدیم نیز همین اختلاف در ایشان بروز میکند مخصوصاً طبقه جوان و جاهل هر قوم چون هنوز آن کمال و پختگی که لازمه درك لطایف و معنویات است نیافته اند و باقتضای طبع جوانی و خامی که تا حدی حجاب عقل و تأمل اند بهره ایست و ترکیبی نو ظهور و نو ساز فریفته میشوند و چون «کهنه پرستی» همیشه عیب و مورد طعن و لعن بوده میکوشند که با اظهار دل باختگی باین ظواهر و مظاهر تازه خود را «متجدد» و «پیش آهنگ» قلمداد کنند و سایرین را که

در این مرحله شتابزدگی ایشان را ندارند و با قدری تدبیر و تأمل و با کمال احتیاط قدم بر میدارند کهنه پرست و رانده هر درگاه بدانند .

بتصور نگارنده قبل از هر امری باید در باب این مسأله اتفاق حاصل کرد که نوعیست و کهنه کدامست ، آیا نو و کهنه تنها اصطلاح و عنوانی است که ما باختیار خود یعنی با کثرت یا اتفاق آراء بر روی امور و شئون زندگانی خود میگذاریم یا عاملی دیگر خارج از اختیار این امور و شئون را از حالت نوی بکهنگی میبرد و چیزی یا اساسی را که کهنه کرد با تمام سعی و کوشش ما دیگر بحال نوی نگاه نمیدارد و بدینار عدم رهسپار میسازد ؟

کسانی که بقوانین علوم طبیعی که تشکیلات اجتماعی و شئون زندگانی سیاسی و اداری و ادبی انسان نیز در جزء اعظم تابع آنهاست آشنا هستند بخوبی میدانند که عالم طبیعت مطابق نیوامیس و سنن متقنی سیر میکند و اراده هیچ فرد یا اجتماع از انسان نیز قادر بتغییر مجرای آن نیست یعنی هر چه را طبیعت لایق بقاء و دوام دانست تا مقتضی این بقاء و دوام در آن موجود است بحالت تازگی و زندگی نگاه میدارد و هر چه را او نپسندید و محکوم بزوال و فنا دانست بسمت این پرتگاه میکشاند و دیر یا زود از میان میبرد . پس کهنه آن موجود یا مظهریست از موجودات که طبیعت آنرا کهنه تشخیص دهد و در فنای آن بکوشد و نوه همان چیزی است که طبیعت نیز در حفظ آن جاهد است و هر کس یا هر جمعیتی را که بخوانند برخلاف مقتضی او عمل کنند نابود میسازد و با این عمل ایشان را بخیبط و بی تمیزی خود آگاه مینماید .

هر موجود یا اثری که از ریشه سست باشد یا از ریشه پیوسد یا کج و معوج بار آید بیش طبیعت قابل بقاء و پایداری نیست . طبیعت بیش از آنچه بچشم کوتاه نظران آید کمال دوست و جمال پرست است باین معنی که موجود ناقص و نارسا و مظهر و منظر قبیح و نازیبارا دوست ندارد . سر « بقای انب» همین است که در این دنیا وجود کامل و زیبا (بمعنی علمی و دقیق نه بتشخیص مردم سطحی و هوس ران) در مقابل موجود ناقص و

ناموزون بیشتر لیاقت دوام دارد زیرا که زیادتیر مورد حفظ و توجه طبیعت است اگر انسان هم که خواه ناخواه محکوم حکم همین طبیعت است میخواهد از طریق صواب منحرف نباشد و بر طبق خواهشهای نفسانی و سرکشیهای طبع تندرو نرود باید قبل از همه با سرار و مقتضیات طبیعی آشنا شود تا همان را نو و کامل و زیبا بداند که طبیعت آنرا بر حسب قانون و حکمتی معقول دارای این ممیزات می شناسد و عبث در پی چیزهایی که مقبول طبع او نیست یا مطرود اوست عمر خویش را ضایع نسازد.

مردم سطحی غالباً در تعیین پایه نوری و کهنگی همه چیز اشیاء مادی و سنین عمر موجودات حیه را ملاک و میزان سنجش قرار میدهند یعنی همینکه می بینند که بر چیزی مدتی از زمان گذشت حکم بکهنگی آن میکنند و آنرا محکوم بزوال می پندارند و هر چه را تازه یا بر صفت وجود و شهود گذاشت نو و قائم مقام اشیاء قدیمتر می شمارند شافل از اینکه هر چه خوش بدرخشد غالباً دولت مستعجل است و نور و فروغ آن از نوع لمعه سراب یا برق سحاب است، آن وجود سوزنده ای باقی ابدی و ثابت جاوید است که آتشی که نمیرد همیشه در دل دارد و بی آنکه در او بدمند یا از جانی کسب فیض و مدد کند بحالی بی زوال می ماند بلکه برای دیگران نیز مایه فیض بخششی و کسب نور و فروغ میشود.

حقیقت همه وقت در عالم ثابت و پایدار است بنابراین تا در چیزی یا اثری تمام حقیقت یا مظهری از مظاهر آن موجود نباشد دوام و ثبات آن ممکن نیست.

کمال و جمال بارزترین مظاهر حقیقت اند پس هر چیز که مظهر کمال و جمال باشد و عین این دو یا هر حله ای بسمت وصول باین دو منظور محسوب شود بالطبع پایدار است و بنابراین همیشه تازه و زنده خواهد ماند.

کمال چون امری معقول و استدلالی است هر قدر عقل انسان کاملتر و استدلال او قوی تر شود اختلاف در باب مفهوم آن کمتر میشود و چون هنوز چنانکه باید در باب آن اتفاق کلمه حاصل نشده باید منتظر بود تا منتهای کمال را عقل انسانی آنوقت درک

کند که به منتهای رشد برسد و از آنجا که این حال نیز طول دارد و شاید هیچوقت هم میسر نشود پس در باب مفهوم کمال همیشه اختلاف باقیست و احتمال راه عقل انسانی بدرک کمال مطلق و حقیقت کامل الی الابد مسدود بماند.

این اختلاف روشها و تشتمت آراء در طی طریق حقیقت و وصول بکمال البته در اجماع بتمام مراحل حقیقت و کمال نیست، اگر عقل انسانی تا کنون نتوانسته است بکل حقیقت عالم و عالی ترین مدارج کمال همی برسد باز بسیاری از حقایق و کمالات آشنا شده و بقدرت هوش و خرد از روی بسیاری از اسرار در این راه پرده برداشته است مثلاً حقایق ریاضی و قضایای مسلمة علوم مثبتة دیگر قابل انکار نیست و هیچکس نمیتواند بر نقص یا تخطئه آنها دلیل و برهانی اقامه نماید، و در همین ردیف است يك عده از حقایق مربوط بعلوم طبیعی.

یکی از مظاهر کمال که جز يك مشت مردم محروم از ذوق سلیم و طبع مستقیم هیچکس دیگر منکر کمالیت آن نمیتواند شد وجود موزون و متناسب یا موجود و اثر تمام اندام و عم آهنگ است. این قبیل وجودها یا موجودات و آثار را که نماینده موزونیت و تناسب و تمام اندامی و هم آهنگی باشند اهل ذوق و کمال زیبا یا جمیل میخوانند و همه اتفاق دارند که هر چیز که جمیل و زیبا باشد کامل است و چون کامل است طبیعت همه وقت آنرا نومیداند و برای آنکه رقم نسخ بر چهره جمال آن بکشد هیچ بهانه در دست ندارد.

بنابر این مقدمه ما در ادبیات و صنایع مستظرفه و زبان و لغت و آثار ایران هر چه را نماینده تناسب و موزونیت و تمام اندامی و خوش نقشی یعنی زیبا بشناسیم جاودانه نومیدانیم و بهمین جهت با تمام قوی در معرفی و نمایاندن جلوه های جلال و جمال آن میکوشیم و از آن باکی نداریم که جمعی ما را کهنه پرست بپندارند و عمل ما را نشانهای از سعی ما در راه بیخبر و خموده نگاه داشتن هموطنان گرامی بشمارند.

اگر شعر خیام و حافظ و سعدی امروز در همه جا و بهر زبان که ترجمه شود زیبا

و دلفریب و روح نوازا است بعد از گذشتن چندین قرن و دیدن سوانح و حوادث عظیمی است ، همینکه چندین قرن زمان و چندین رشته انقلاب و تبدل آنها را کهنه نکرده بلکه روز بروز تازگی و فریبندگی آنها را بیشتر ساخته لابد از آن بابت بوده است که عامل زمان که خود با ذوق ترین نقادان و گوهر شناس ترین صرافان است آنها را بزیبائی و تمام عباری شناخته و بر تمام آنها رقم خیر قبول زده است .

سخن سست بی مایه و سکه مغشوش و قلب محال است که بتواند تا این مدت معمول و متداول بماند و هیچکس در این ظرف زمان بنقص و عیب آن پی نبرد .

چقدر از شعرا و نویسندگان را میشناسیم که در عصر خود بر اثر جاه و مالی که داشته یا بعلت ترویج متنقدین از ایشان و با سعی شخصی یا بی سلیقه‌گی مردم آن زمان فی الجمله شهرتی کسب کرده و هواخواهانی بدست آورده بودند اما همینکه این عوامل و عوارض زمانی گذشته دیگر هیچکس بگفته و نوشته آنان اقبالی ننموده و نقاد روزگار ایشان را بر همان مقامی که شایسته آن بوده و در صافی که بایستی در آنجا قرار گرفته باشند نشانده است .

آنچه را امروز بعنوان اشعار و نوشته‌های تازه از داخل و خارج بمانند مایند و میکوشند که آنها را با اصرار و تبلیغ در ذهن مردم جای دهند ما بناچار بقید احتیاط تلقی میکنیم چه هنوز بر عمر آنها چیزی نگذشته و در مقابل سیر زمان امتحانی که شایسته دوام و بقا باشد نداده اند تا آنها را بجای آثار جاوید گذشتگان اختیار کنیم یا لا اقل در ردیف آنها بیاوریم ، تازه اگر در میان آنها چیزی قابل و شایان تمتع و استفاده باشد قبول آنها با پرستیدن آثار گذشتگان منافاتی نخواهد داشت ، در باغی که هزاران درخت با استقامت و خوش قد و قامت موجود است و در طول زمان از هیچ باد و باران گزندی نیافته از رستن چند گل و گیاه تازه بر دامن کبریای آنها هیچگونه گزندی نمی‌نشیند . اگر این نورستگان چمن هم تاب تصاریف و عوارض روزگار را آوردند در آن صف عظمت جای میگیرند و بر شکوه و طراوت آن باغ می‌افزایند و الا بداس حوادث

درو میشوند .

قوم ایرانی سالهاست در سایه این درختان کهن بارور آسوده است و هستی خود را در مقابل هرگزند خارجی که قصد جان او را داشته با سپر این معنویات حفظ کرده، هولناکترین وقایع تاریخی و طولانیترین استیلا بیگانگان تاکنون نتوانسته است در این سدّ رخنه کند و این بند را بگشاید و یقین است که تا این سپر بلا برجاست ایرانی نیز بر جا خواهد ماند و دیر یا زود عظمت سیاسی و اقتصادی خود را اگر رابطه اش با این سرچشمه معنویت و اصالت منقطع نگردد بدست خواهد آورد .

کسانی که طرفداران این معنویت و اصالت را کهنه پرست میدانند و بزعم خود چیزهایی تازه بجای آن آورده اند عیناً بدان میماند که در سورت گرما یا صولت سرما یا هنگام وزش طوفانی سخت ما را بآن دعوت کنند که از پناه این درختان کهن و بارور دست بکشیم و از یک مشت گیاه و علف ضعیفی که تازه از خاک باشکالی ناموزون سر کشیده اند استعانت جوئیم .

بدبختی ما تنها در این نیست که مستی جوانان ساده دل و بیخبر با تفنن خواه دست باین نغمه ها زده و باشور و شوقی تمام در این راه می کوشند بلکه از آن بدبختی بزرگتر اینکه بعضی از این تبلیغات زهر آگین از ناحیه بیگانگانی تراوش کرده و میکنند که در راه استیلا برای آن قدم اول را استیلا بر معنویات آن تشخیص داده اند. اگر قومی بمعنویات خود دل بستگی نداشت و از یاد گارهای اجدادی و پیوندهای تاریخی و ادبی خود برید دیگر برای او قبول استیلا خارجیان محنت و عاری نخواهد بود بخصوص که شاید در زیر سلطه بیگانگان از لحاظ زندگانی مادی بهتر و راحت تر زیست کند و وسایل تعیش و تن آسانی برای او فراهم تر باشد. تمام بحث ما با مردم باغیرتی است که یک دقیقه زندگانی را در زیر دست بیگانگان برابر با عقوبت دوزخ میدانند و پشمین کلاه خویش را در عالم آزادگی بصد تاج خسروی که بدست اجانب بر سر گذاشته باشند برابر نمیکند

مادام که استقلال سیاسی ایران آن استحکامی را که همه ما طالبیم پیدانکرده و هر گونه خطر خارجی از پیرامون هستی آن دور نگشته ایرانی باید در حفظ امور معنوی خود یعنی آنچه بگذشته او بستگی دارد و محصول ذوق و قریحه اجداد با استعداد و هنرمند اوست و بهمانها نیز در دنیا شناخته و مشخص میشود که مال جهد و غیرت را بخرج دهد و نگذارد که به بیچ بهانه و مستمسکی در اساس آن خللی پدید آید. آنوقت که ان شاء الله این خطرها از میان رفت و ایران کاملاً مقتدر و توانا گردید فرزندان لایق و هوشمند آنرا راه برای هر گونه تفنن و تجدید نظر و تبدیل کهنه بنوحتی در امور معنوی باز خواهد بود و البته خطری که امروز از این گونه تظاهرات ممکن است بروز کند آنوقت بروز نخواهد کرد.

اهمیت مقام مطبوعات*

در باب اهمیت مطبوعات و عظمت مقام قلم تاکنون مکرر در جراید و سخنرانیها مطالبی نگاشته و گفته شده است اما از آنجا که واقعاً این موضوع مهم و شایان همه گونه توجه و جلب نظر است اگر باز هم در آن باب چیزها گفته و نوشته شود تکرار مکرر نخواهد بود بلکه هر بار میتوان این مبحث با اهمیت را از يك جنبه مورد نظر قرار داد و يك پرده از اسرار بیشمار آنرا بر روی شنوندگان و خوانندگان گرامی گشود.

غرض از مطبوعات چنانکه مخفی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد و امروزه که صنعت چاپ کار انتشار کتب و مقالات را آسان کرده بزیر طبع آراسته می گردد و در دسترس همه کس گذاشته میشود. واقعاً اگر قلم نبود و بمدد آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن بود که مردم افکار و احساسات خود را مدون و جاوید سازند و از نسلی بنسلی دیگر انتقال دهند. اگر بگوئیم که بقای تمدن معنوی و ادبیات عالم و دوام تمتع و التذاذ ما از این همه افکار عالی و سخنان زیبای گذشتگان از بزرگت قلم و هنر کتابت بوده است بهیچوجه راه اغراق و مبالغه نرفته ایم.

ای بسا مردم تیزهوش حکیم و هنرمندان با ذوق و فاضل که پیش از ما میزیسته و معاصرین ایشان از نعمت ذوق و صحبت و محاضرات و فضایل آنان لذت میبرده اند اما چون قلمی بر روی کاغذ نگذاشته و از حاصل علم و هنر خود اثری برای ما بیادگار ننهادند وجودشان برای اخلاف بی ثمر مانده و نام و یادشان بتدریج از میان رفته است.

معمولاً هر مکتب را از آن روز صاحب تاریخ می‌شمارند و در مرحله تمدن وارد میدانند که بهتر خط و کتابت آشناشده و قدرت نوشتن سرگذشت ایام و تدوین احوال مادی و معنوی خود را یافته باشد. اگر این گفته درست شمرده شود پس در مقایسه ما بین ملل متمدنه باید مللی را در مرحله کمال و ترقی عالی تر و بلند پایه تر دانست که از لحاظ آثار کتابی و نوشته بر سایر دهر و ان این راه سبقت قلم و قدم داشته باشند. اگر مقدار مصرف کاغذ و مرکب یا شماره گردش قلم و صدای دندانهای ماشینهای تحریر را مدرك فعالیت دماغهای افراد در میان يك قوم متمدن بگیریم باید آن قوم را متمدن تر حساب کنیم که مصرف روزانه کاغذ و مرکب یا تعداد گردش قلم و حرکت دندانهای ماشینهای تحریر ایشان از سایر ملل از این لحاظ بیشتر است. اما اشتباه نشود غرض ما در این مورد آن کاغذ و مرکب است که در راه نشر معارف و هدایت مردم و مصالح قوم بکار میرود و آن قلم و ماشین تحریری است که در راه روشن کردن پیش پای بیخبران و تهذیب و تربیت عامه بحرکت می آید و الا هزار سال قلم فرسایی میرزا بنویسهای پاره‌ای از ادارات غیر لازم و تق تق ماشینهای بانوان تازه کار خود نما در این راه بهیچ حساب نمیشود و واقعاً جز سیاه کردن و تباه ساختن روی کاغذ مفید مفید و آزردن سر قلم و فرسودن دندان ماشین اثری دیگر نخواهد داشت و ابداً فعالیت دماغی و نشاط معنوی يك قوم را نمیتواند رساند.

در قدیم بعلمت نبودن فن چاپ و صعوبت وسایل ارتباط و جدا ماندن ملل از یکدیگر هیچوقت دایره انتشار نوشته‌ها و وسیله حفظ و تعدد آثار کتبی حال حاضر را نداشت و چون کتابها بهمین علل و بعلمت کمیابی و گرانی کاغذ و خطی بودن نسخه‌ها بچند نسخه محدود منحصر میماند تألیفات و نوشته‌های قدما علاوه بر آنکه جز بدست ارباب استطاعت و طبقات ممتاز بدست کسی دیگر نمیرسید پیوسته نیز در معرض تلف بود چنانکه هزاران هزار از گرانبها ترین تألیفات و منظومه‌های شعری از گذشتگان بیاد فنا رفته و یا بآتش جهل و تعصب نادانان کوتاه نظر سوخته است و

چون نسخه های آنها منحصر بفرد یا معدود بوده در نتیجه این حوادث و سوانح بکباره وجود آنها راه عدم پیموده است.

اما امروز دیگر از برکت هنر چاپ و دستگاههای ثبت سخن و فیلمهای عکاسی و کتابخانه های محفوظ گذشته از آنکه خطر تباه شدن تألیفات و گفته های مردم بی نهایت کم شده همه گونه وسیله برای وسعت دایره انتشار و سهولت دسترسی عامه بآنها و ارزانی و سرعت سیر آنها فراهم گردیده است چنانکه حالیه مردم از هر طبقه که باشند و در هر نقطه از نقاط زمین که سکونت اختیار کنند با مخارجی بالنسبه کم و تدابیری ساده و سهل الوصول بیک مراجعه بکتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی و روزنامه و رادیو کم و بیش میتوانند از جریان اخبار و افکار دنیای کنونی مسبوق و باخبر بمانند و برای زندگانی روزانه و آینده خود معلومات و توشه های معنوی لازم از این راه فراهم آورند.

بر اثر این کیفیت که در حال مطبوعات و آثار قلمی در عصر حاضر پیش آمده امروزه روزنامه و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی را برای مردم پیدا کرده است و همانطور که هیچکس بدون تناول مقداری خوردنی و آشامیدنی در روز زنده نمی ماند اگر مغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه و قوتی سودمند و نشاط انگیز نرسد بحال پژمردگی و فرسودگی که نشانه سیر بطرف خمود و مرگ است می افتد و بتدریج از اداره دستگاه زندگانی باز میماند.

اینکه میگوئیم امروز روزنامه و کتاب برای مردم حقیقت جو و وقت شناس ممالک متمدنه حکم غذا را پیدا کرده نباید اغراق شمرده شود چه در این گونه کشورها کمتر کسی است که مثلاً صبح سر از خواب بردارد و با صبحانه و ناشتائی او روزنامه یا روزنامه هائی جهت مطالعه او فراهم نباشد و در کافه ها و مهمانخانه ها و وسایط نقلیه و سینماها هر وقت که اندک فرصتی برای او بدست آید دست بدامن مطالعه نهد و از این طریق بروح و مغز خود غذائی نرساند.

وسعت دایره انتشار مطبوعات و سرعت انتقال آنها را از همین نکته میتوان دریافت که در غالب پایتختهای بزرگ جرایدی هست که از هر کدام از آنها روزی سه تا چهار میلیون شماره منتشر میشود و با وجود صدها فرسنگ فاصله بین محل انتشار آنها و سایر بلاد طیارات هر صبح یا عصر قریب به همان موقعی که چاپخانه آنها را بیرون میدهد در شهرهای دور دست توزیع میکنند و این البته غیر از اخباری است که آنرا بوسیله رادیو در آن محلهای انتشار می یابند و یا جرایدی که در محل طبع و نشر میشود.

این کیفیت اگرچه راه وصول مردم را با اخبار و معلومات و معارف بسیار آسان و استفاده از این منبع فیض را عمومی و ارزان کرده لیکن بدبختانه باک ضرر علاج ناپذیر نیز از آن سرزده و آن اینکه راه را برای انتشار یافتن سریع و آسان هر گونه نوشته ای از خوب یا بد باز کرده و هر مهمل نویس هرزه درائی نیز توفیق یافته است که بیول شخصی یا بدستکاری امثال خود چکیده قلم خویش را بسرعت و به مقدار زیاد بچاپ برساند و در دست و پای مردم بریزد.

اما چه میتوان کرد، هیچکس نمی تواند مدعی شود که چشمه فیاض آفتاب را از آن جهت که در پناه آن خار نیز میروید و کالبد مرده متعفن میشود کور کرد و عالم وجود را از طراوت و نیکبختی هزاران قسم گلهای روح افزا و طبیعت جاندار و بیجان را از اقسام گوناگون خیر و برکت محروم داشت. مقالات و نوشته های بی مغز و جانناکه امروزی را باید بعنوان فدیة در راه استفاده از فواید عدیده آزادی تحمل کرد، بگفته حافظ:

خار از چه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد

سهیل است تلخی می در جنب ذوق مستی

هر جا که زمین مستعد و آب و هوا سازگار شد در مقابل صد درخت بارور

هزاران علف هرزه بی نمر نیز میروید. مردم عاقل خیر طلب از نمره آن درختان بارور

تمتع میبرند و در سایه آنها می آسایند و آن علفهای هرزه را در زیر پای بی اعتنائی میکوبند و بداس بیصبری میدروند و بزیر دیگ میفرستند .

از این بابت نباید زیاد متألم و بیمناک بود. سیر طبیعت قوانینی محکم و عادلانه دارد و روزگار خود با ذوقترین نقادان و منصفترین قضاة است . از جمله این قوانین یکی آنست که تا در چیزی جزئی از حقیقت یا اثری از کمال و جمال که خود نیز از مظاهر حقیقت اند وجود نداشته باشد جلوه و نمود آن چیز نمیتواند جاوید باشد و همان حکم سراب فریبنده و غرش رعد و تالالو برق را دارد. نوشته ای که متکی بحقیقت یا مظهر کمال و جمالی نباشد ذوق روزگار دیر یا زود دست رد بر سینه آن میزند و آن را بزوال و فنا محکوم میسازد . کلامی که از جهت ترکیب الفاظ و جمل نادرست و از جهت مضمون و مطالب رکیک و زشت و از حد ادب بیرون باشد خواهی نخواهی محکوم بفناست و هر طالب حقیقت و دوستدار ادبی طبعاً از توجه بآن احتراز و اظهار اشمئزاز مینماید . در ممالک دموکرات و آزاد وظیفه اساسی و عمده ای که مطبوعات بر عهده دارند دفاع از حقوق و آزادی عامه است در مقابل زمامداران و قدرتهائی که بخواهند این حقوق را پایمال و آن آزادی را محدود سازند . و این البته وظیفه بسیار مقدسی است که باید در همه جای دنیا از طرف ارباب جراید و اصحاب مطبوعات رعایت شود و حاجت بتذکار ندارد که چه خیرها از این راه عاید میشود و با چه اسلحه برنده ای میتوان از مصالح قومی مدافعه و محافظه کرد .

اما باید دانست که جراید و مطبوعات تنها بانجام این وظیفه خطیر قیام مینمایند بلکه پیش از این مرحله انجام وظیفه مهمتر و سنگین تری را برای خود واجب شمرده اند که بدون انجام آن دفاع از حقوق و آزادی عمومی چندان مفید و مؤثر نمیافتد . این وظیفه مهم اولی آشنا ساختن عامه است بهمان حقوق و آزادیها که هر فرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست . اگر کسی نداند که در جامعه دارای چه حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع آزادی که مردم دیگر از آنها بهره ورنند استفاده کند دفاع از

آزادی و حقوق چنین شخص غافل و بی‌علاقه در مقابل طرفداران بیدار آهن سرد کوبیدن
یابگفته سعدی بمنزله آینه داری در محله کوران است .

این جمله وظایفی است که علم داران مطبوعات در کشورهای متمدن جهت خود
مشخص کرده‌اند و اصلاً شأن نزول و علت غائی تأسیس مطبوعات را هم همین میدانند
حال اگر مردمی که سر و کار روزنامه نویسان و اصحاب قلم با ایشانست بیخبر و بحقوق
حقه خود کمتر آشنا باشند وظیفه این جماعت بسیار سنگین‌تر میشود و پیمودن این
راه مشکل بیشتر بصیرت و حکمت میخواهد .

محتاج بیاد آوری نیست که اکثر قریب بتمام مردم کشور عزیز ما بدبختانه در
این حالت و هنوز چنانکه باید بحقوق فردی و اجتماعی آشنا نشده و تمام خیر و برکتی
را که از درخت بارور آزادی برمیآید در نیافته‌اند . کسانی که برای حقوق و آزادی
هموطنان دامن همت بکمر میزنند و خالصاً مخلصاً اوقات گرانبهای خود را در راه
تحمل این زحمت میدهند بعقیده ما قبل ازهر امر وظیفه دارند که محبت شدید ایران
و پرستش و احترام کلیه آن چیزی را که بسابقه با عظمت این کشور باستانی تعلق دارد
بهر شکل که مؤثرتر میدانند شب و روز در خاطر مردم جا دهند و در مقابل بانیش قلم
جگر هر ناکس را که برخلاف این راه قدم بر میدارد و تخم بی‌اعتنائی و قدر شکنی نسبت
بایران و ایرانی در میان عامه می‌پراگند بشکافند چه تا قومی خود و گذشته و آباء و
اجداد پرافتخار و آثار درخشنده نیاکان خود را دوست ندارد و در آنها بچشم احترام و
نیایش ننگرد چگونه میتوان از او توقع داشت که بآب و خاک اجدادی علاقه‌مند باشد
و دنباله راهی را که گذشتگان او گرفته‌اند تعقیب کند .

اشتباه نشود هیچکس با علم و صنعت اروپائی مخالف نیست و اگر هم چنین
کسی پیدا شود بدون تأمل باید او را سفیه شمرد اما لازمه سعی در اقتباس علم و صنعت
اروپائی بآن علت که بکامل‌ترین درجات خود رسیده مستلزم آن نیست که ما باید همه
چیز خود را اروپائی کنیم مثلاً حتی دست از آداب و تاریخ و نام و نشان و گذشته خود